



## رساله در تشریح واقعه هائله طاعونِ سال 1246 هجری در کرمانشاه/ نوشته یکی از فضلاى آن روزگار؛ به کوشش هادى مكارم



آنچه زین پس عرضه می شود، یادداشتهائی مختصر است پیرامون وقوع حادثه مهلك و مرگبار طاعونى که از اواخر سال 1246 هجری در کرمانشاه شروع شده و تا اواسط 1247 به طول انجامید.

بسمه تعالی و تقدس

آنچه زین پس عرضه می شود، یادداشتهائی مختصر است پیرامون وقوع حادثه مهلك و مرگبار طاعونى که از اواخر سال 1246 هجری شروع شده و تا اواسط 1247 به طول انجامید. این بلیه خانمان سوز و جانگداز علاوه بر مدت طولانى آن، طیف جغرافیائی بسیار گسترده ای را نیز شامل بوده است و اماکن وسیعی از عراق و ایران را در بر می گرفته است.

از آن میان است منطقه کرمان شاهان و نواحی پیرامون آن که شدت و حدت این سانحه در آن سامان بسیار بالا بوده و منجر به فوت جمع کثیری از عامه مردم و نخبگان و علماء و فضلاى آن دیار گردیده است. رساله حاضر در اواخر ربیع الاول سنه 1247 هجری، که مقارن است با شروع فروکش کردن شدت طاعون، توسط یکی از اهالی فاضل آن دیار به نگارش درآمده و مع الاسف نام او برای ما روشن نیست، اما از آنجا که مصنف در بطن حادثه حضور داشته و مطالب مذکور در آن از مشاهدات عینی و تجربیات حسى او نشئت گرفته، نکات مطروحه کاملاً قابل اعتماد است.

به علاوه رساله حاضر مشتمل بر پاره ای نکات بکر و بدیع است که در منابع دیگر تاریخی و رجالى دیده نشده و اطلاع بر آنها صرفاً از طریق قرائت و مطالعه مندرجات همین رساله امکان پذیر است. منجمله ذکر اسامی برخی از علمای معاصر نویسنده و مختصری از شرح احوالات ایشان و کیفیت ارتحال و تاریخ دقیق وفات ایشان و جز اینها، لذا بر آن شدیم تا متن کامل آن را برای اولین بار در معرض دید دوستداران و علاقه مندان این گونه مباحث گذارده تا گوشه ای از زوایای تاریک قرون سابقه و اعصار ماضیه روشن شود.

تنها نسخه شناخته شده و موجود این رساله، تا آنجا که به قدر استطاعت اندک با وجود فحص بلیغ بدان آگاهی یافتیم، نسخه ای است که در کتابخانه عامره مرحوم حاج حسین آقا ملک رحمة الله تعالی علیه در طهران (که به عنوان باقیات صالحات به کتابخانه معظم آستان قدس رضوی علی مشرفها السلام وقف و باعث خلود نام نیکوی واقف گردیده است)، ضمن مجموعه ای به شماره 4832 نگاهداری می شود.

در ابتدای این نسخه متن دیوان میرزا حسن خان بسمل شیرازی متخلص به طائر و در 9 صفحه آخر رساله مورد بحث ما آمده است. دیوان طائر مصّتر به مقدمه منثورى است که جامع دیوان آن را تحریر نموده، و به احتمال نویسنده آن مقدمه، همین نگارنده ناشناس رساله حاضر باشد، کما اینکه در موردی بدین مقدمه منثور در رساله مزبور اشاره شده. این نسخه به خط نستعلیق در 141 برگ 15 سطرى و در قطع 20\*12.5 سانتیمتر است. و تاریخ استنساخ و کتابت آن ربیع الاول سنه 1248 هجری است. [2]

در ادامه متن کامل این یادداشتهای ذیقیمت را آورده، و در ادامه پاره ای از نکات مرتبط با طاعون مورد گفتگو را از منابع خطی و چاپی دیگر اضافه می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی بیقى و یفنى کلّ شیء، بدیع السموات و الارض، منه البدء و الیه العود. و الصلوة علی محمد و آله الطیبین الذین

بیرکه وجودهم یرث الحیوة کلّ حیّ.

بر بینایان نکته دان و هوشمندان تواریخ و قصص خوان، خواندن و دانستن و ضبط و ثبت قضایای نادره عجیبه لازم و متحتم است، "لَیَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ". و از جمله حکایات قضیه هائله طاعون است که ضبط آن در دفاتر و ثبت آن در الواح خاطر واجب. و تفصیل این اجمال آنکه در سنه ستة و أربعین و مأتین بعد الألف، در دارالسلام بغداد در شهر رمضان المبارک، طاعون شدیدی به هم رسیده که اغلب اهالی آن را از وضع و شریف تلف کرده، و مابقی اهل آن دیار به خارج شهر و ولایات بعیده و قبایل اعراب فرار، و در غره شهر ذی الفعدة الحرام سنه 1246، به سبب تردّد متردّین و آمدن تجّار و زائرین، به دارالدوله کرمان شاهان سرایت و دچار اهالی آن ولایت شده، نعوذ بالله من غضب الله، مسلمان نشنود کافر نبیند، هنگامه ای شد که چشم فلک پیر مانند آن کم دیده و گوش احدی از ابنای روزگار مشابه آن نشنیده سبحان الله، شنیدن کی بود مانند دیدن:

شد شورشی که شور قیامت بگرد رفت [3]

توضیح این مقال آنکه از غره شهر مذکور، عود متوقفاً روز به روز بیشتر می شد تا قریب به روزی صد نفر رسید. به حکم محکم "اذا جاء القدر عمی البصر" در میان عقلا و علما و ارباب فطن و اذکیاء، قضیه هائله ای چنان و ناخوشی واضحه مستغنی از توصیف و بیان منجر به اختلاف و اشتباه شده، هر یک را اعتقاد خلاف دیگر و هر کس را به خواهش نفس خود هوائی در سر.

بعضی را اعتقاد سست به آن داشته که ورم رخو است، و برخی را آرای ضعیف بر آن کشیده که دَمامل و خُمره است. پاره از متطبّیین جهّال بندگان خدا را به علاج و استعلاج مغرور و از متفرق شدن برای عدم سرایت و حفظ صحت ممنوع و معذور، تا آنکه در سلخ شهر مذکور هنگامه پرزور، بلی "لا راّد لقضائه". آن وقت چارّ ناچار بنای فرار و اسباب تفرقه به بلوک و اطراف را بر خود قرار داده، متفرّق به دهات دور و نزدیک شدند. و لیک جمعی کثیر و جمعی غفیر از علما و سادات و اعظم و اهالی در شهر مانده، که در حقیقت غالب بل اغلب خلق در شهر مانده، حرکت به سمتی نکردند. اگرچه ناخوشی به صحرا و اطراف هم سرایت کرده بود و پاره مردم اهل شهر و صحرائی هم در صحرا تلف شدند.

اما عامّ البلوائی که در شهر اتفاق افتاد گویا در هیچ بلد و شهری چنین اتفاق نیفتاده باشد. خانواددهایی که سی و چهل نفر بوده، زیاده از یک نفر یا دو نفر و بیشتر از یک طفل یا یک زن باقی نماند. اموات به غسل و کفن نرسیده، سهل است طعمه سگان می شدند. بدن های نازپرور در سر کوچه و بازار افتاده، کسی که در آنجا هم خاکی بسر کند کجا، کسی نبوده که به خاکشان بسپارد.

چو بر مرده گذشتی شخص غمناک \*\*\* فتادی بی شمار از رشک بر خاک

عالم و جاهل، دنی و فاضل، وضع و شریف، همه یکسان،

بعضی بی غسل و بعضی بی کفن با رخت تن، و پاره ای را

به مهمان خانه خاک از پی هم \*\*\* زبس مهمان فرستد مرگ هر دم با غسل و کفن، و بسیاری را ده تا دوازده تا با هم یا

بیشتر و کمتر، گودالی کنده در آن انداخته، در زیر خاک

پنهان ساخته، و طایفه چنان که ذکر شد طعمه جانوران.

زمین چون میزبان تنگ مأوا \*\*\* خجالت می کشید از تنگی جا

عدد اموات را از علماء و سادات و طلاب و اعظم و تجار و

اصناف و سایر ناس بجز خدا کسی به شماره و احصا

به گوری چند کس بالای هم بود \*\*\* نموداری ز نون و القلم بود

نیاورده. خلاصه:

گر نویسم شرح غم بیحد شود \*\*\* مثنوی هفتاد من

به قبر از بسکه تنگی جا نهشته \*\*\* پی پرسش عجب آید فرشته کاغذ شود

این حکایت بس دراز و تو ملول \*\*\* زبده را گویم رها سازم

فضول [4]

عمده حکایت اشخاصی است که در این قضیه هائله عظمی و بلیه واقعه کبری، سرای فانی را بدروود و از استماع مژده "ارجعی الی ربّک" [5] کالبد جسمانی را گذاشته، به دار باقی و مدارج اعلی صعود فرموده، که در حقیقت از فوت هر یک رخنه نمایان و شکست بی پایان در ارکان و اوضاع عالم به هم رسیده، گویا کلمه "نقصها من اطرافها" [6] مختص آن روز بوده، کما قال علیه السلام فی تفسیره: "یعنی بموت العلماء" [7]. علماء راشدین و عرفاء کاملین بی قرین رحمة الله علیهم اجمعیناند که اگر قلم دو زبان به صد هزار زبان درصدد تحریر تعریف، و بیان احوال و اوضاع یکی از ایشان برآید، تا دامن قیامت و قیام ساعت یکی از هزار و اندکی از بسیار را نتواند.

از جمله جناب قطب الاقطاب و زبدة اولی الالباب، اعرف العرفاء الکاملین و اعلم العلماء الراسخین، الذی عجز عن عدّ مدائحه لسان الانس، جناب غفران مآب شیخنا و مولانا و مقتدانا شیخ علی ابن شیخ احمد ابن شیخ زین الدین الاحسائی رحمة الله علیهم اجمعین است، که الحق بعد از والد مرحومش نه در سلف و نه در خلف چشم هیچ آفریده چنین نور پاکی از عنصر خاک ندیده، و به این صفای طینت و پاکی فطرت و جامعیت در تمامی علوم از معقول و منقول و فروع و اصول نیامده و نخواهد آمد. الا ان یشاء الله:

گر نبودی، خلق محجوب و کثیف\*\*\*ور نبودی، حلقها تنگ و ضعیف

در مدیحهش داد معنی دادمی\*\*\*غیر این منطق لبی بگشادمی

مدح او حیف است با زندانیان\*\*\*گویم اندر حلقه روحانیون[8]

مجملاً اعجوبه دهر و نادره عصر خود بود و مصنفات بسیار در همه علوم، خاصه در معارف الهی، و اشعار آبدار در صفحه روزگار از آن جناب بیحدّ و شمار مانده، که ذکرشان موجب تطویل است. در روز سه شنبه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه هزار و دو بیست و چهل و شش در میان سینه و ترقوه اش طاعونی برآمده، پنج روز مریض و شب یکشنبه بیست و سیم شهر مذکور، یک ساعت و نیم از شب گذشته طائر روحش به اعلی علیین خرامیده، همان شب غسل داده و کفن کرده، فردای آن، جناب قدوة العلما آقائی آقا محمدجعفر سلّمه الله تعالی[9] بر او نماز کرده و در قبرستان بالای دارالدوله کرمان شاهان در طریق عتبات عالیات عرش درجات، در قبری که خود بیست روز پیش به حفر آن امر کرده بود مدفون شد، رحمة الله علیه.

ای دریغا نور ظلمت سوز من ای دریغا صبح روزافروز من

ای دریغا مرغ خوش آواز من ای دریغا همدم و همراز من

ای دریغا ای دریغا ای دریغ تا چنین ماهی نماند شد زیر میغ[10]

بعد از این قضیه هائله برادر عالی تبارش جناب شیخ عبدالله که در تمامی کمالات تالی و ثانی او بود با برادرزاده ها و بنی اعمام و نسوان و اولاد و خدام که همگی قریب به پنجاه نفر می شدند، داعی حق را لبیک اجابت گفته، کسی که از آن دو خانواده مانده، گویا یک دختر و دو زن بیش نمانده باشد.

و دیگری عالم فاضل ربانی، جناب سلمان طینت بوذر فطرت، علامه العلماء، حاوی الاصول و الفروع، حاج بیت الله الحرام، جناب حاجی ملامحسن و برادرش حاج ملاحسن بسمثل تخلص[11] و سید جلیل نبیل، عالم فاضل متبحر کامل سید ابراهیم خراسانی و جناب افادت و افاضت مآب، أسوة العلماء و قدوة الفضلاء ملاابوتراب همدانی[12]، و از آن جمله نقاوه دودمان علم و سروری و خلاصه خاندان فضل و برتری، محیی مراسم شریعت و سالک مسالک طریقت و حاوی مدارج حقیقت، جامع المعقول و المنقول، ناظم الفروع و الاصول، العقل المشخص و الروح المخصّص جناب آقا محمداسمعیل ابن آقا محمدعلی ابن آقا محمدباقر البهبهانی[13] رحمة الله علیهم اجمعین است، در عشر ثالث ذی الحجة الحرام تا عشر ثانی محرم الحرام بغیر از منسوب و متعلق و زن و دختر و خادم و چاکر، یازده نفر اولاد ذکور از آن جناب به جوار رحمت ایزدی پیوسته که هر یک جوانی نو رسیده و عالمی بی قرینه بوده و در عشر دوم محرم الحرام سنه هزار و دو بیست و چهل و هفت در قلعه ای که خارج شهر دارالدولة واقع است خود آن جناب به این مرض مبتلا و به جهة تغییر آب و هوا به دهی از دهات که در یک فرسخی شهر بود نقل مکان فرموده در آنجا به رحمت ایزدی پیوست. از آنجا ولد اکبر و خلف الصدق نامورش جناب آقا محمدصالح[14] اصلاح الله احواله، نعش آن جناب را به شهر آورده بر او نماز کرده، در بقعه غفران مآب مرحوم والدش جناب آقا محمدعلی[15] مدفون ساخت، رحمة الله علیه.

و همچنین جناب قدسی و قدوسی انتساب، معارف و فضائل اکتساب آقا محمدصادق ابن جناب آقائی آقا محمدجعفر[16] است که بعد از عمّ بزرگوارش به رحمت ایزدی پیوست.

پس از مرگ جوانان گل نماناد پس از گل در چمن بلبل مخواناد

هر آن دل کو در این ماتم غمین نیست خدایش اندر این ماتم نشاناد

و دیگری جناب خان عظیم الشان علیّ مکان، فخر الاعاظم و الاعیان نور حدیقه مردمی و نور حدقه آدمی، انسان العین و عین الانسان، الذی لایری مثله النظیر و الاقران، جناب حسن خان ابن غفران مآب عبدالرحیم خان شیرازی علیه الرحمة است که به این خوش فطرتی و پاک طینتی چشم روزگار ندیده. مجموعه ای بود از کمال آراسته و به تمامی صفات حمیده پیراسته. وفا در دلش مُضَمّر و صدق و صفا در گِلَش مُخَمّر، خلیق اللسان عذوب البیان، ادیب اریب، در جمیع علوم بهره وافی و حظی شافی داشت و در فن شعر و شاعری و عروض و قافیه و آثار و اخبار، الحق عدیل و قرین نداشت.

دیوانی دارد مشتمل بر قصائد و غزل و رباعی که قریب شش هزار بیت است و طائر تخلص می فرمود. و به این خوبی و مرغوبی بعد از متقدمین کتابی در شعر از قصیده و غزل کمتر مدون شده[18] و مجملی از تفصیل احوالش در دیباچه کتاب ثبت است. و از غرایب اینکه آخرین قصیده ای که از دوشیزه طبعش سرزده بلکه آخرین شعر او قصیده ای است که در منقبت جناب خامس آل عبا جناب ابا عبدالله علیه السلام گفته است که متضمن تقصیرات و مشعر بر وفات او است و این اشعار از آن قصیده است:

دریغا که از گردش آسمان  
 مرا شد بهار جوانی خزان  
 همم فیر گردید مانند شیر  
 همم ارغوان گشت چون زعفران  
 گذشته است در این سرای سپنج  
 زینجاه و پنجم فزون سالیان

سیحان الله قبل از وصول ناخوشی به کرمان شاهان به محض استخبار خبر وقوعش به بغداد و طرق، احتیاط و اضطراب آن جناب زیاده از همه کس، و دائم در سدد منع متردین و همیشه در فکر حرکت از دارالدوله کرمانشاهان به سمت خارجی یا به ولایت دوردستی بود، که بلکه از آسیب این ناخوشی محفوظ و از تأثیر این آتش سوزان دور و در امان ماند. بعضی شواغل و موانع که از جمله عدم رضای بعضی از اولاد بود او را دامنگیر، استغفرالله، بلکه در حقیقت تقدیر مانعش آمده با عیال و اولاد و متعلق و منسوب در شهر مانده، که هر چند آشنایان و اصداق او را به حرکت از شهر به خارج و صحرا ترغیب نموده اسرار کردند، به هیچ قسم مفید نیفتاد. بلی "اذا جاء القضا ضاق الفضا". در اوائل شهر محرم الحرام سنه هزار و دویست و چهل و هفت به این مرض مبتلا و در یوم هشتم شهر مذکور طایر روح پرفتوحش به سدره المنتهی خرامید.

گیتی زشرار نار طاعون  
 سوزاند چو آشیان طایر  
 از چشم فلک چکید انجم  
 در سوک عزای خان طائر

و چهار نفر اولاد ذکور و نسوان و خدام و متعلقانش کلاً به جوار رحمت ایزدی پیوستند مگر یک نبیره که باقی مانده است.

خلاصه ذکر عدد اموات میسر و مقدور نمی باشد به تفصیل اسماء و احوالشان، چه مدت این مرض ناگهانی و بلای آسمانی پنج ماه، و کیفیتش آنکه هر که در نصف اول باین مرض مبتلا می شد برنش مشکل و جان را به آسانی تسلیم می کرد، مگر نادری که ماده منفجر و ملتئم شده صحت یافته، جان را از آن میدان جانبازی بدر می برد. و در نصف آخر غالب مرضاء صحت می یافتند و پاره تلف می شدند، که تا به حال تحریر که نهم شهر ربیع الاول است به کلی رفع و به تمامه دفع نشده. و آنچه مسموع می شود در این سال مقارن این احوال، این ناخوشی به بسیاری از ولایات ایران به هم رسیده تفصیل حال و کیفیتش در نظر نمی باشد. و لکن به قسم کرمانشاهان گویا هیچ بلدی از بلدان چنین اتفاق نیفتاده باشد.[19]

"اللهم انی اعوذ بک من الطعن و الطاعون و عظم البلاء فی الاهل و النفس و الولد، الله اکبر، الله اکبر عدد ذنوبنا حتی تغفر، الله اکبر، الله اکبر، اللهم صلّ علی محمد صاحب الکوثر، اللهم کما شفّعت فینا نبینا محمد صلی الله علیه و اله و سلّم فامهلنا و عمّرنا منازلنا و لاتهلکنا بذنوبنا یا ارحم الراحمین".

و بالنسبة به احوال این اشخاص از قرائب نه بلکه از وقائع، به محض شنیدن تخفیف مرض و قلت متوفا، دست بیرحمی و یغما به اموال بی صاحب و ضعف، هر کسی به قدر مقدور گشاد، بعضی به سرقت و دزدی و پاره ای به ظلم و تعدی صاحب می شدند.

"لهم اعین لایبصرون بها و لهم اذان لایسمعون بها"[20]، اللهم اجعل خواتم امورنا خیراً، و حال که اواخر شهر ربیع الاول است، به دارالدوله کرمانشاهان که در حقیقت چشم و چراغ بلدان و نیمه جهان بود، کسی گذر کند و نظر افکند، چه می بیند.

بیوتات بی صاحب، ایتمار و نسوان ویلان و مجالس برجیده و مدارس از هم پاشیده،

برجای رطل و جام می، گوران نهادستند پی

برجای چنگ و نای نی، آواز زاغ است و زغن

ابر است بر جای قمر، زهر است بر جای شکر

سنگ است بر جای گهر، خار است بر جای سمن

زین سان که چرخ نیلگون، کرد این سراها را نگون

دیّار کی گردد کنون، گرد دیار یار من

"یا من تحلّ به عقد المکاره و یا من یفتأ به حد الشدائد و یا من یلتمس منه المخرج الی روح الفرج، اجعل لنا فرجاً و مخرجاً هنیئاً من لدنک رحمة انک انت الوهاب[21]، و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین. (تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه 1247)

ملحق

در ذکر نصوص یادداشت‌های پیرامون حادثه طاعون

رضا قلی خان هدایت در فهرس التواریخ ضمن وقایع سنه 1247 به اجمال نوشته: ... در این سال در مازندران و گیلان طاعونی شدید روی داد و بسیاری از خلائق درگذشتند.[22]

مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب (هدایة الطالبین) راجع به واقعه طاعون این سال نگاشته اند: ... و بعد از مدتی قلیل بنای طاعون در عراق عرب و عجم شد و شطّ بغداد طغیان کرد و خانه ها را خراب کرد و طاعون در کربلا و نجف و کاظمین و بغداد و کرمانشاه و تهران و مازندران و سایر بلاد چنان افتاد که در بعضی از ان بلاد ثلث مردم را باقی گذاشت و همه هلاک شدند...[23]

در کتاب (پیشینه تاریخی و فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن) تألیف حجت الاسلام استاد محمدعلی باقری، ضمن شرح حال مرحوم آیت الله سید احمد موسوی لاهیجی کیسمی و به نقل از رساله مخطوط فرزند ایشان سید مهدی کیسمی راجع به طاعون مازندران چنین می نویسد: ... الحاصل در سنه 1246... قضیه هائله طاعون اتفاق افتاد و آتش در خرمن اهالی گیلان انداخت و کاری کرد که زبان قاصر از تقریر و بنان عاجز از تحریر است. در همان بلّیه مرحوم آقا سیدمهدی، جدّ مؤلف به مستقر روح و ریحان و جنت نعیم فائض گردید، و در آن خانواده از رجال و نساء و صغیر و کبیر، از خانواده جد مرحوم کسی باقی نماند مگر مرحوم والد که تقریباً 9 سال از سن شریف او گذشته و یک نفر همشیره که سنّ کوچکتر از او بود، و این برادر و خواهر در کمال تنهائی و بی کسی در آن خانه سکونت داشتند... قاطبه اهالی آن دیار که بقیة السیف طاعون بودند، دیار به دیار فراری و متواری بودند تا اینکه بعد از مدت مدیدی، این بلّیه هائله خورده خورده تسکین و آرام گرفت و مردمی که باقی مانده بودند به خیال آنکه از خانه و جاه و کسان خود تفقّد نمایند از گوشه و کنار جمع شدند و در منازل مخروبه خود سکونت نموده و در مقام جمع آوری اموال منهومه کسان خود برآمدند... و بالجمله بعد از اینکه بساط امن و امان در عرصه روزگار منبسط گردید و مردم از شرور این حادثه در رفاه و آسوده شدند و در مقام تمدّن و عمارت برآمدند، فرار ایشان به قرار و افتراق ایشان به اجتماع مبدّل گردید...[24]

نیز ه. ل. رابینو، نماینده سیاسی انگلستان در رشت، در کتاب نفیس خود (ولایات دارالمرز گیلان) ضمن شرح وقایع سال 31 - 1830 میلادی(معادل 7 - 1246 قمری) می نویسد: ... در حدود سال 31 - 1830 طاعون در گیلان شیوع یافت و طی چند هفته نصف جمعیت رشت که بالغ بر چهل هزار نفر می شدند هلاک شدند و بقیه به هر طرف که پیش آمد گریختند. در مدت کوتاهی جز تعدادی از اجساد مردگان در رشت چیزی نماند و این شهر به صورت شهری مرده درآمد. دیگر کسی در آنجا دیده نمی شد. آنهائی که دچار طاعون بودند تنها می ماندند و خویشان و دوستانشان آنها را رها می کردند و بالاخره در فقدان وسیله از میان می رفتند. هنگامیکه ساکنین رشت نزد آنها بازگشتند، این بیماری دامنگیرشان شد و به این ترتیب جمعیت رشت به هشت هزار نفر تقلیل یافت. این عده مرده ها را در خانه یا هرجا که می یافتند دفن می کردند. پول صاحبان تازه ای پیدا کرد. بعضی که ثروتمند بودند گرفتار فقر شدند. ثروت و تجملات و اثاثه آنها را همسایگانشان برداشتند و بعضی که اقوام ثروتمندی را از دست داده بودند به ثروت رسیدند.[25]

راجع به قضیه ویا اسکندربن هاشم بیک شاه عبدالعظیمی(کاتب نسخه خطی شماره 1923 دانشکده الهیات مشهد) مطالبی نوشته به این شرح که وی در دوشنبه 9 ربیع الثانی 1246 ق در تبریز شروع به استنتاج کتاب ترجمه احتجاج طبرسی کرده، و در سالیکه ویا و طاعون در این سرزمین آمده، پس کاتب فرار کرده و در کوه های سه‌سند می گشته و می نوشته، و در همین بین در تهران هم ویا آمده و محمدحسن خان قاجار نسقچی باشی بر اثر وبا فوت کرده.[26]

همچنین راجع به این بلیه در ناحیه کردستان و سنندج، در کتاب (تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان) از میرزا شکرالله سنندجی آمده است: خسروخان والی به عزم تسخیر بلاد و امصار عثمانی از بابان به سمت بغداد حرکت نموده، از سوء قضا یغتنّا ناخوشی ویا به میان اردو افتاده، در یک شبانه روز متجاوز از سیصدنفر به این مرض مسری مبتلا و رهسپار عرصه فنا شده. خسروخان والی به حکم ضرورت فسخ عزیمت و به جانب کردستان معاودت نموده، در عرض راه چند نفر از معارف نیز فوت شده، خود والی هم دچار این مرض گردیده، با نهایت عجله و اضطراب خودشان را به سنندج رسانیده، می گویند روزی هزار تومان بر وجه

تصدّق به فقرا و مساکین ولایت انفاق نموده، بعد از یک هفته مزاج والی قرین صحت آمده ولی این مرض صعب العلاج به تمام ولایت سرایت کرده، جمع کثیر و جمّ غفیر به دیار عدم رفته، بعد از یک ماه خلّاق عالم به قدرت و رحمت کامله خود رفع این بلا فرموده و رفته رفته ولایت آرام گرفته، تا موسم زمستان 1246 هجری برف قلیلی آمده و بعد هوا نهایت اعتدال یافته، چنانکه اوائل حوت تمام اشجار سرسبز و زنده و در اواسط حوت شکوفه و ازهار درختان بر بساط اخضر زمین، خیام احمر و ایض نمودار کرده. موسم تابستان نعوذ بالله من غضب الله جنود طاعون بر این مرز و بوم هجوم آورده، صغیر و کبیر، صغیر یا ربنا و نفیر یا ویلنا برکشیده و به استعانت و انابت، روی عجز و بیچارگی به درگاه حضرت ربّ العزّه بر خاک ذلت و مسکنت نهاده، و برای جان سپاری حاضر و آماده بوده، معنی "یوم یفرّ المرء من اخیه و صاحبته و بنیه" نمودار گردید.... اهل ولایت هر جمعی به جانبی و هر فرقه به طرفی هجرت کرده، هر کس به مأمنی پیوسته و از تیر بلا رسته، شهر سنندج از معارف و مقتدرین خالی مانده جز ضعفا و بینوایان که قدرت هجرت نداشته، کسی در شهر اقامت نکرده است. خسرو خان والی با حرمسرا و جمعی عملجات صلاح ندیده که ولایت را به جا بگذارد، ناچار به کوه آبیدر رفته و در نقطه کانی شفا خیمه تسلیم و رضا برافراشته و دل به صبر و قضا داده و نگذاشته اند کسی از شهر داخل اردو شود. بعد از دو ماه که تابستان به آخر رسیده، بحر بخشایش الهی به جوش آمده و نسیم عنایت نامتناهی بر گلزار پژمرده ولایت وزیده، بلا مرتفع و اهالی آسوده گردیده، فراریان و مهاجرین ولایت جمع، و عموماً به شکرگذاری حضرت باری عزّ اسمه رطب اللسان، و به تسویه امور زندگانی مشغول شده، و این حادثه کبری در کردستان مشهور به طاعون بزرگ است.[27]

در همین ارتباط سرکار خانم هما ناطق در مجموعه مقالاتی به نام (مصیبت وبا و بلای حکومت) چنین مرقوم داشته‌اند: ... در 1247 طاعون آمد که اول بهار آغاز شد و در کردستان و مازندران و گیلان کشتار عظیمی داشت. در اردلان زیاده از هشت هزار نفر [28] را کشت. در رشت که به اعتقاد حاج زین العابدین، چون مردمش عموماً شورانگیز و فتنه طلب بودند، طاعون افتاد و به موجب حساب بعضی مردمان، درست 60000 نفر به دیار عدم رفتند.[29] همچنین راجع به بروز طاعون یادداشت تاریخی مهمی در دست است [30] که نقل می شود: در سنه 1247 در اکثر بلاد ایران و روم ناخوشی طاعون بهم رسید. در استراباد ده دوازده هزار نفر خلق تلف شدند، در مازندران قریب دویست هزار خلق تلف شدند، رشت و گیلان بالمرّة خراب شد، در تهران ده دوازده هزار نفر خلق تلف شده اند، در هزار جریب بسیار تلف شدند، در چهارده صد و پنجاه نفر تلف شدند، در توبه هم صد و پنجاه نفر تلف شده اند، تمامی مردم فرار کرده اند در صحراها منزل کرده اند. در کرمانشاهان حساب ندارد که چقدر تلف شده اند، دویست سیصد هزار نفر تلف شده اند. در بغداد، کربلا، نجف، و کاظمین دویست هزار متجاوز تلف شده اند، بغداد بالمرّة خراب شد. در تبریز و محال آذربایجان یک سال طول کشید، بسیار تلف شده اند. در دامغان فراریان استراباد آمده اند بعضی محلات که مانده اند همان محلات را گرفته است قریب به صدو پنجاه نفر تلف شده اند. در بسطام هم صدو پنجاه نفر تلف شده اند به سبب قرابت استرابادی. سمنان را نگرفته است. کلاته را هم نگرفته است. محال فارس را خراب کرد. علاچی بغیر از فرار و تفرقه شدن ندارد. تفرقه شدن و فرار کردن تفاوت کلّی دارد. در عهد سلطنت فتحعلیشاه بوده است فی سنه 1247.[31]

محدث جلیل القدر حاج میرزا حسین نوری در خاتمه کتاب مستدرک الوسائل (جلد 3 صفحه 401 از چاپ سنگی قدیم)، در ذیل حالات عالم بزرگوار، صاحب مقامات و کرامات، جناب سید محمد باقر قزوینی، نقل کرده که: در سنه 1246 در نجف اشرف، طاعون سختی به اهل نجف رسید که در آن، قریب چهل هزار نفر هلاک شدند وهرکس توانست فرار کرد جز جناب سید مزبور، که پیش از آمدن طاعون، شب در خواب حضرت امیرالمؤمنین 7 او را خبر کرده بودند و فرمودند: "یک یخیم یا ولدی" یعنی تو آخر کسی هستی که به طاعون از دنیا میروی و همین طور هم شد. یعنی پس از مردن سید، دیگر طاعون تمام شد و در این مدت همه روزه سید از اول روز تا شب در صحن مقدس شغلیش نماز میت خواندن بود. و عده ای را مأمور کرده بود برای جمع آوری جنازهها و آوردن در صحن، و عده ای را برای غسل و کفن، و عده ای برای دفن، تا اینکه گوید خیر داد به من سید مرتضی نجفی که در همان اوقات روزی نزد سید بودم که پیرمرد عجمی که از اخیار مجاورین نجف اشرف بود آمد و نظر به سید میکرد و گریه مینمود، مثل اینکه به جناب سید کاری داشت و دستش به سید نمیرسید. چون جناب سید او را چنین دید به من فرمود از او بپرس حاجتی داری؟ پس به نزدش رفتم و گفتم حاجتی داری؟ گفت اگر این روزها مرگم برسد آرزومندم که جناب سید بر جنازهام منفردا یک نماز بخواند (چون به واسطه زیادتی جنازهها سید بر هرچند جنازه یک نماز میخواند)، پس آمدم به سید حاجتش را خبر دادم، قبول فرمود، پیرمرد رفت. فردا جوانی گریان آمد و گفت من پسر همان پیرمردم و امروز طاعون او را زده و مرا فرستاده که جناب سید او را عیادت فرمایند، سید قبول فرمود و سید عاملی را جای خود قرار داد برای نماز بر جنازهها و خود برای عیادت آن مرد صالح آمد و جماعتی هم همراه سید آمدند... (منقول از داستانهای شگفت شهید دستغیب)

این عالم ربانی، یعنی جناب سید محمدباقر قزوینی معروف به حجةالاسلام قزوینی از مشاهیر علمای شیعه در قرن سیزدهم به شمار می رود. این سید جلیل القدر، از بیت علم و دانش و خواهرزاده سید مهدی بحرالعلوم بود. او شباهت تامی به دایی بزرگوارش داشت و خود نیز جامع علم و عمل و در افق والایی از فقاقت و اخلاص و عرفان بود. حجةالاسلام قزوینی بر اثر اخلاص و صفای باطن مورد عنایت خاص سرور و مولایش حجةبن الحسن عج الله تعالی فرجه الشریف واقع شده است. محدث نوری در کتاب نجم الثاقب ضمن بیان تشریف سید به محضر امام عصر ارواحناله الفداء نقل کرده: حضرت وی را بشارت داد به این که بعد از چندی تو را علم توحید روزی خواهد شد، "انت ترزق علم التوحید بعد حین". بعد از این بشارت، در یکی از شبها در عالم رؤیا دو ملک بر او نازل

شدند، دردست یکی چند لوح مکتوب بود و دردست دیگری میزانی بود. پس در هر کفه میزان، لوحی را می گذاشتند و باهم موازنه می کردند و من می خواندم آنها را، پس دیدم که مقابله می کنند عقیده هر یک از اصحاب پیامبر و اصحاب ائمه؛ را با عقیده یکی از علمای امامیه از سلمان و ابوذر تا نواب اربعه و شیخ کلینی و صدوقین و سید مرتضی و شیخ طوسی و... پس در این خواب مطلع شدم بر عقاید جمیع امامیه از صحابه و اصحاب ائمه؛ و بقیه علمای امامیه، و احاطه نمودم بر اسرار از علوم که اگر عمر من، عمر نوح علیه السلام بود و طلب می کردم این قسم معرفت را احاطه نمی کردم به عشری از اعشار آن. از رخدادهای غم انگیز عراق در زمان مرحوم سید بیماری طاعون بود که جان صدها نفر از اهالی نجف را گرفت. این عالم ربانی با رفتار اجتماعی خود سیمای حقیقی و رسالت واقعی عالمان دین را که در راستای رسالت انبیا الهی است به خوبی به نمایش گذارد، وی در آن موقعیت حساس تا آخر در کنار مردم ماند و سنگر کمک رسانی به نیازمندان و داغداران را رها نکرد و متکفل تجهیز اموات شهر و خارج آن، که متجاوز از چهل هزار نفر بودند گردید و بر همه نماز خواند. حادثه و مصیبت بسیار سنگین بود، طوری که حتی سید در یک روز، بر هزار نفر در یک مکان نماز خواند. نوشته اند مرحوم سید دو سال قبل از آمدن طاعون در عراق، این خبر را داده بود و می فرمود: من آخرین کسی هستم که به این مرض طاعون از دنیا خواهم رفت. جدم حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در عالم رؤیا مرا خبر داد و فرمود: "و بک یختم یا ولدی".

مرحوم میرزا محمدعلی معلم حبیب آبادی در مکارم الآثار پیرامون ایشان می نویسد:

سیدمحمد باقر فرزند سید احمد قزوینی نجفی از بزرگان علما و فقها بلکه از جمله اولیاء و اوتاد و صاحب مقامات عالیه و کرامات زاکیه و نمونه ای از دائی بزرگوارش مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم بوده است. وی نزد سید بحرالعلوم و شیخ جعفر نجفی درس خوانده و از حادثه طاعون واقعه 1246 دو سال قبل از وقوع آن، در خواب توسط مولا امیرالمؤمنین 7 باخبر می شود. حضرت امیر ضمناً بوی فرموده اند که او آخرین کسی است که بر اثر طاعون فوت خواهد نمود. بنابراین چون طاعون فرارسید وی در نجف اشرف باقیمانده و همت در تجهیز اموات با وجود کثرت محیرالعقول آنها - که مخصوصاً در یک هفته شمار آنها به روزی هزار نفر رسید - گماشت. او اول بامداد به حرم مطهر آمده و زیارتی مختصر می خواند و در ایوان حجره متصل به در شرقی بر طرف راست وارد شونده به صحن می نشست و چندین نفر را معین نموده که به تجهیز اموات پردازند، گروهی برای برداشتن جناز و گروهی برای تغسیل و گروهی برای طواف و گروهی برای دفن و هکذا و خود بدان همه نماز می خواند... و بالاخره او در شب عرفه (نهم ذی الحجة الحرام) 1246 بعد از مغرب بر اثر طاعون وفات کرده. حاجی نوری در دارالسلام شطری از کرامات وی ذکر کرده و هم در مستدرک (2/131 چاپ حروفی) و نیز در کرام البررة (1/169) شرح احوال او را نوشته اند.

در ادامه به ذکر قسمتهای مختصری از مطالب منقول در مکارم الآثار مرحوم معلم حبیب آبادی پیرامون شخصیت های برجسته علمی که به موجب این طاعون به سرای باقی شتافته اند، می پردازیم:

1. شیخ جعفرین محمد آل محی الدین عاملی از اجلاء علما و برادرش شیخ شریف و جمیع اولاد و اکثر عیالش همه به طاعون این سال وفات کردند.

2. سید عبدالغفورین سید محمد اسمعیل حسینی یزدی از علما و فقها و مؤلف حاشیه ای بر قوانین نام «التحفة الغرویة» (در آخر رجب 1244 از نوشتن آن فراغت جسته)، وی نیز در طاعون این سال در نجف بدرود حیات گفته است.

3. مخزن شاعر کرمانشاهی، که نامش عبدالمحمد و از شعرا و اهل خط و معاریف آن بلد بوده و همواره به معلمی فرزندان اکابر و اعیان می گذرانیده، در این سال به سی سالگی به طاعون در گذشت.

4. سید کاظمین سید محسن اعرجی کاظمینی از علما و معاریف عصر که در نزد پدر و سید عبدا... شبر درس خواند. جمله ای از مسودات پدر را به بیاض آورده و مجموعه ای در ادعیه و اذکار تألیف کرده است. او با عظمت و ریاستی شایسته عمری را بسر آورده تا در این سال به طاعون وفات کرده.

5. شیخ اقا بزرگ در کرام البررة 1/138 نیز ضمن شرح حالات شیخ اسماعیل دزفولی کاظمی (فرزند شیخ اسدالله دزفولی صاحب مقابس الانوار) مذکور داشته که او در سنه 1247 به واسطه مرض طاعون درگذشته است و در ادامه آورده است:

ذکره معاصره السید محمد معصوم القطیفی فی رسالته التی الفها فی احوال استاده السید عبدالله الشیر، عند تعداد تلامیذه فقال: و منهم العالم العامل و التحریر الکامل اتقی اهل زمانه و اورع اوانه جامع المعقول و المنقول و مستنبط الفروع من الاصول، المولی الالمنعی و العریف اللوزعی... شیخنا الشیخ اسماعیل... توفی سنة الطاعون فی 1247. و وصفه فی نجوم السماء فی ترجمة والده بالشیخ العالم العامل الفقیه الکامل الشیخ اسماعیل معاصر السید کاظم الرشتی، و عدّه المولی حسین بن علی اکبر المحیط فی بعض خطوطه من معاونی الشیخ احمد الاحسانی و کذا اخاه الشیخ مهدیین اسدالله.

در تکمیل مطالب علامه تهرانی لازم به ذکر است که شیخ اسماعیل علاوه بر تلمذ نزد علامه سیدعبدالله شبّر و مرحوم پدرش، نزد شیخ احمد احسانی نیز به تلمذ و استفاضه پرداخته و پس از فوت شیخ به جرگه مریدان سیدکاظم رشتی پیوسته و ایشان رساله ای در پاسخ سئوالات شیخ اسماعیل تألیف نمودند.[32]

حاج میرزا مسیح مجتهد طهرانی فرزند محمدسعید استرآبادی (متوفی 1263 هجری)، که پس از واقعه قتل گریبایدوف سفیر روس در ایران، به عتبات عالیات و کربلا تبعید شده بود، در آغاز یکی از رسائل خطی خود، که نسخه ای عکسی از آن در مجموعه نسخههای عکسی کتابخانه مرحوم آیت الله نجفی مرعشی به شماره 866 محفوظ است، به عربی چنین نگاشته است:

... و قد رغبت فی وضعها، بعد أن وقع الطاعون... و خرجت أنا إلى مشهد مولای سید الشهداء أبی عبدالله الحسین 7، ثم اِشْتَدَّ فِيهِ (ای الطاعون)، و خرجت إلى بعض البساتین القريبة من المشهدو استقرت فيه مع تفرق الحواس من جهات شتّى، من جملتها أنّ سلطان العجم تَوَقَّع مَنَى بطور الادب من حسن حاله الخروج من موطنی و مسقط رأسی طهران.. و الیوم یوم الثانی من شهر ذی القعدة الحرام من شهر سنة 1247...[33]

یادداشت هایی از طاعون سال 1246 در کربلا نوشته ی شیخ کجائی گیلانی[34]:

در کتاب "فهرست نسخ خطی چند کتابخانه شخصی"، یادداشتهایی از شیخ کجائی گیلانی، یکی از شاگردان شیخ محمدحسین اصفهانی (صاحب فصول)، آمده است که آنها را در کربلا و در اثناء طاعون سال 1246، در حواشی نسخه ای از مشارع الاحکام استادش، که مشغول کتابت آن بوده، به تدریج می نوشته. در اینجا یادداشتهای مزبور را از منبع مذکور نقل می کنیم[35]:

حاشیه ی برگ 66: در کربلای معلی در طاعون شهر ذی قعدة الحرام 1246، از آشنایان آنچه مردند آقا سید باقر بانیه کلابی لاهیجانی مرد، ملا قاسم لاهیجی مرد، ملا غلام علی لاهیجی، چه جوانی بود، مرد، در یک هفته مردند. در یک خانه در مدرسه ی سردار، ملا زین العابدین ترک مرد، ملامحمد نام خراسانی مرد، زن ملا مراد لاهیجی مرد، زن آقا سیدصدرالدین...، با طفلش در یک روز مرد، ملاغلام رشتی مرد، زن همشیره ی ملا رفیع رودباری گیلانی مرد، همسایه ی بنده یک عرب مرد. در عرض یک هفته قریب به هزار نفس مردند که بنده اطلاع دارم. آنکه ندارم خدا می داند تا آخر چند قدر به حساب خواهد آمد، خدا رحم کند.

ملاعلی بروجردی داماد میرزای مرحوم صاحب قوانین مرد. پسر آقا سید حسین ششتری، چه جوان خوبی بود، مرد. پسر یک سید رشتی مرد. ایضاً ضعیفه ای آشنایم بود، مرد. و هکذا در عرض شش روز تا هفته توی صحن حضرت جا نماند که دفن کنند، و خیمه گاه پر شد و بسیار فرار کردند در بیرون صحرا، رفتند مردند. بعضی را نعش شانرا آوردند بعضی را نیاوردند، خدا رحم کند. لکن باز هم نگاه می کنم خلق به همان بدی باقی اند بلکه قدری بدتر شده اند، خدا رحم کند.

حاشیه ی برگ 67: می خواهم جزوه ها را تند بنویسم به جناب صاحبی استادی رد کنم نسخه ی اصل است. روز اول ناخوشی بنده است خدا شفا دهد ان شاء الله تعالی، وقت اول فجر ناخوش شده ام، پناه بر خدا.

مخفی نماند الیوم که یوم یک شنبه 17 شهر ذی قعدة الحرام باشد من سنه 1246، ایام ویا و طاعون است که هر روزی مبلغ خطیری از اهل کربلا می میرند. حال قریب به بیست یوم است که اهل کربلا می میرند. اهل بغداد همچنانکه به درجه ی علم رسیده است کسی نمانده است، و اهل کاظمین اکثرش مرده اند. قریب به سی هزار نفر بلکه چهل هزار مرده اند و باقی فرار کرده اند.

مطلب الیوم که هستم ناخوش شده ام لکن حالا که هستم نیفتاده ام و نخوایده ام، لکن توی شکم و روی معده ام ثقل کرده است و حرارت غریزی غلبه کرده است و سستی بدن عارض شده است در بازوها. هر گاه خدا ناکرده العیاذ بالله مُردم این تاریخ ایام روز مردنم باشد، و هر گاه ان شاء الله نَمُردم فبه المطلوب. هر که نظر کند حقیر را به فاتحه یاد و شاد نمایند، لکن اهل طلاب از دوستان و آشنایان چیزی نمانده اند، چه مرده اند و چه فرار کرده اند و چه ناخوش اند. خدا به حال همگی رحم کند ان شاء الله تعالی.

و اکثر مردن به وصفی است که سه روز بیشتر نمی کشد، به شش روز نمی رسد. بعضی بروز می کند در بدن او دانه دمل و بعضی نمیکند، همین یک روز تب می کند و می رود، خداحافظ. پناه می برم به خدا از این طاعون، چه فضیحت کرده است. سپردم خود را به خدا. حالی و مالی و نفسی و اولادی و عیالی فداک یا اباعبدالله 7 و یا عباس ائّی توجّهت و استشفعتُ بکما فی الدنيا و الآخرة، فی شهر کربلای معلی، 17 شهر ذی قعدة 1246.

الیوم دوشنبه 18 شهر مذکور احوالم به هم است، خدا رحم کند به حالم ان شاء الله. اِماله و دستور کردم، دو سه قاشق آش خوردم، شب دویم را احوالم قدری بهتر است ان شاء الله.



حاشیه ی برگ 70: الیوم سه شنبه 19 بحمدالله هو اصاب شده و طاعون در بین مردم کم شده و احوال حقیر هم بسیار توفیر کرده و سستی بدن متوقف شده، لکن بلغم باقی مانده، معدها قدری ناصاف است، خدا رحم کند به همه ی مؤمنان ان شاء الله تعالی.

الیوم چهارشنبه 20 شهر مذکور با وجود صافی هوا طاعون طغیانی کرده، خلق بسیار در کربلاک معلی مرده. و برادرزاده ملا رفیع رودباری، جوانی بوده، مرده. و حقیر را احوال مثل دیروزه است، خدا رحم کند به حال مؤمنین.

حاشیه ی برگ 1 پ: ای خدا اینقدر مهلت بده که حقیر و جناب دام ظلّه این کتاب را به انتها برسانیم در نوشتن و مباحثه و مذاکره. الیوم 24 شهر ذی قعدة الحرام سنه 1246 روزی بی دروغ تخمیناً در کربلاء معلی دویست و پنجاه یا سیصد نفر از طاعون می میرند. و جناب شریف العلماء الیوم وفات کرد و زنش و دخترش و پسرش. و بغداد یکجا تمام شدند، اقلّاً دویست هزار خلق داشت. خدایا تو رحم کن بر من و عیال و اطفالم و جناب شیخنا و استادنا و آقای آقا محمد حسین با آل و اطفالش را و جمع طلاب را و جمیع مؤمنین را محافظت بنما. یا الله یاالله یا الله. وصیت نامچه ام توی قرآن بغلی است، عمل کنید هر یک که زنده اید. و مراسله ای که نوشتم به کسان برسانید، خدا شما را رحم کند ان شاء الله.

حاشیه ی برگ 4: الیوم 24 شهر ذیقعدة سنه ی 1246 احوالم بحمدالله خوب است، لکن خلق بسیار مردند و جناب شریف العلماء ملا شریف مازندرانی ملقب به آخوند الیوم مرد با یک زنش و یک دختر و یک پسرش به چند یوم قبل. خدا رحم کند ان شاء الله تعالی.

حاشیه ی برگ 6: مخفی نماناد به اینجا که رسیدم همسایهها بنا کردند مردن، دماغ سوخت. نوشتن این کتاب را چندی موقوف داشتم تا خدا چه کند با من و عیال من. خدایا تو رحم کن به حال شیعیان، لاسیما عیال من غریب بیکس تنها، و عیال و طفلم شیخ علی جان، که هر گاه خدا ناکرده این روزها بمیرم نه خرجی داریم نه کفن، و نه همسایه ها هستند که ما را غسل و کفن و دفن نمایند، همه مردند و فرار کردند، خدایا تو رحم کن به ضعیفی و غریبی ما، به حقّ اباعبدالله الحسین، 25 شهر ذیقعدة الحرام 1246.

حاشیه ی برگ 7: الیوم 27 شهر مذکور چنان شدت کرد طاعون که جمعی کثیر را کشت. ملا اسماعیل رشتی از همشهریهای ما، و ملا صادق، طلبه بود، جوانک رشتی. دختر حاجی محمد علی، مریم هشت ساله بود، لکن به حسب علم و فهم و حسن بین اقران، طفلک بی نظیر بود. و میرزا شفیع طبیب حاذق مازندرانی مجاور و پسرش میرزا نصرالله. و هکذا از دویست گذشت مردن مسلمان ها، خدا رحم کند به حق محمد و آله. الیوم بنده را تب ضعیف گرفت به حمدالله نخواییدم، تا خدا چه کند. سنه ی 1246.

حاشیه ی برگ 8: الیوم 27 شهر ذیقعدة الحرام 1246 تب کردم و دو ساعت کشید تب خفیف. شب بیست و هشتم در هر دو دست محل وضو دانه درآوردم لکن دانه خفیف. و روز بیست و هشتم هم تب کردم، در یک ساعت بعد موقوف شد. و دانه ها را با قلم تراش، ده بیست جا را بریدم، و سیر و نمک و سرکه مالیدم، سوزشی که داشت تخفیف یافت، لکن موضعش را حجامت نکردم.

باری چونکه قاعده بود روز اول تب، روز دویم دانه و دمل، روز سوم مرگ و مردن؛ در بغداد و کربلا و نجف قریب به صد هزار نفر به همین طور که عرض شد مردند. کسی از چهار پنج نگذشت. بنده بحمدالله چونکه تب خفیف و دانه خفیفه بوده است، امروز که اول ماه ذیحجه است، روز پنجم است. ان شاء الله تعالی امید است که نجات عطا کند.

خداوند تعالی به حق محمد و آله، عیال ما را و طفل دو ساله شیرخواره که نور چشمی شیخ علی باشد از برکت و یمن حضرت ابا عبدالله الحسین 7 چیزی ظاهر نشده است، تا خدا چه کند. خدا رحم کند ان شاء الله، و خانه بنده را خداوند تعالی در میان خانه همسایه ها محافظت کرد. به علت آنکه دور اطراف همسایه ها هر خانه چهار نفر سه نفر دو نفر یک نفر رفتند، خدا رحم کند ان شاء الله.

حاشیه ی برگ 17 و 18: الیوم هشتم شهر ذی حجة الحرام سنه ی 1246 به دو روز قبل از عید اضحی طاعون شدت کرد در کربلاک معلی. از دویست سیصد بل متجاوز گشته، و شیخ علیین آقا محمد حسین دام ظلّه، مصنف هذا الكتاب مشارع الاحکام، به سن دوازده و سیزده باری قریب به بلوغ بود، جوانک مضبوط، طفلک را کشته. روز اول خوابیده، دویم دانه بیرون کرده، سیم بی تابی شدید کرد، اولی روز چهارم مرد، دماغ دام ظلّه سوخته! خدا بازماندگان را محافظت نماید ان شاء الله تعالی.

و روز عید قربان چندی از طلاب مردند، من جمله جوانک به سن بیست بیست و پنج بود، ملا علی نام ملقب به ملا داداش کوچک صفاهانی گیلانی را کشته، به سه روز، اکثر اشخاص را که دیدم و شنیدم روزی که تب کرد از سه روز نگذشت.

یوم عید قربان مذکور غصه ای بنده ی جانی شیخ الکجائی الجیلانی را عارض شد به سبب آن غصه ناخوشی بنده - که روز

سبزه‌ها را خوشی بنده بود - دوباره عود کرد، تب خفیف کردم و دانه های کوچک ایضاً ظاهر شد، لکن بفضل الله تعالی کارگر نشده، خدا رحم کند بر مؤمنین ان شاء الله تعالی. بنده هر دانه که عارض می شد خودم می بریدم. یعنی خدشه از قلم تراش و تیغ، مثل حجامت می زد، سیر و سرکه و نمک میمالیدم و به کسی اظهار ناخوشی خود نمی کردم، و شکوه و شکایت نداشتم، و مخلوط مؤمنین نمی شدم. از خوف تعفن کوچه ها، بیرون کم می رفتم. خدا رحم کند ان شاء الله تعالی.

اطبا غذا را قند بنا کرده بودند که شربت قند می گفتند باید خورد، و... و اسپرزه که قبان آروغ است و...، تجویز می کردند و شیر خشک می دادند. خوردن گوشت را منع می کردند و خرما و شیره ی خرما را هم منع می کردند. لکن اکثر غذای بنده سرکه با شیره بود، در شام هم چلو آبکش روغن کم داده، سرکه شیره، کم کم مرغ و گوشت هم می خوردم. و به طبیب هم رجوع نکردم به جهت آن که مکرر دیدم رفتند چاره نشد.

میرزا علی رضای طبیب هم مرد در هشتم ذی حجه. در نهم ذی حجة الحرام در کام بالا در توی دهنم دانه بقدر نخودی در آمد و تب خفیف کردم و سوزنی زدم تا چند قطره خون ریخت، حال که هستم دندان ها هم همه از شدت او درد می کند. لکن روز چهارم است، لکن معلوم است که کارگری نکرده است. معلوم است که خدا محافظت می کند و اجلم معلوم است این روزها نرسیده است، ان شاء الله تعالی.

از اول طاعون که اول ماه ذیقعده الحرام است الی الآن که 11 شهر ذیحجة الحرام است، تخمیناً دوازده چهارده هزار خلق از داخل کربلا تا خارج کشته است، ما بعد خدا چه کند. خدا رحم کند بر حال ما.

در شب بیست هشتم ذی قعدة الحرام خواب دیدم شخصی را... پرسیدم که به کجا می روی؟ گفت می خواهم بروم بیرون و بمیرم و بروم بجهنم. ایضاً از او همان سؤال را کردم، همین جواب شنیدم. و قدری برنج سفید بالای جاجیم پهن کرده بود برای بنده گذاشت و رفت. و شب الیوم که یازدهم شهر ذی الحجة الحرام است خواب دیدم شخصی را گفت بگو به زن تو و به طفل تو که بیرون نروند از در خانه و دست بردر خانه حقیر زده، و در این هنگام طفلم شیخ علی طول الله عمره و زاد الله فضله سنش بیست و سه ماه و نه روز بود، تازه از شیر می خواست واگیریم، خدا محافظت کند او را و به جان ما رحم کند.

مخفی نماند همسایه قریب ما، در یک خانه که خانه ی حاجی حسن خیابان است، نه نفر بالفعل که هستیم، در عرض هفته مردند. در چهار طرف خانه ی ما متصل به دیوار ما از همسایه های قریب، از بیست و پنج بل متجاوز مردند. در خانه محمد بابای عرب که مرحوم شد، که پشت بام بنده با بام خانه او یک خشت فاصله بوده است، پنج نفر مردند و سه نفر ناخوشند افتاده اند، امید است که شفا یابند ان شاء الله تعالی.

در عرض هفته از پیش خانه ی بنده تا به قبر آقا سید محمد مرحوم سی چهل ذراع فاصله گویا باشد، و اطراف کوچه تخمیناً صد قبر کنده شده است در توی کوچه، ملخص کلام بعد از پرشدن صحن مبارک و صحن حضرت عباس و صحرای خیمه گاه، شروع کردند توی کوچه های محله و بازار قبر کنند. آنچه کوچه ها که در محله بود، خصوصاً در محله ی بازار و سر راه ها همه پر از قبر دیدم. نشد قبری به قبری دیگر ده ذرع فاصله باشد، الا کوچه ی نادره. و اکثر قبرهای کوچه های محله و بازار دو ذرع و سه ذرع فاصله بوده است و بعضی به یک ذرع. و بعضی را دیدم که نبش قبر می کردند بعد پر از خاک می کردند. خدا چنین روزی به اهل عتبات دیگر ننماید ان شاء الله تعالی، خدا طلاب کربلا که بازماندگان از اهل علم و علما است محافظت نماید ان شاء الله تعالی. 11 شهر ذی حجة الحرام 1246. [36]

محمد حسین آل کلیددار در حلقه چهارم از کتابش "مدینه الحسین" مطالبی در این باب دارد که مختصری از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

تفشی الطاعون: عم الدیار العراقية مرض الطاعون سنة 1246 و سری هذا المرض الخبیث الی کربلا و دام الی اواخر شهر رمضان سنة 1247 ق. و ساد العباد الهلع و الخوف من هذا المرض الفتاک و ذهب ضحیته خلق کثیر. و من الشخصیات البارزة و اللامعة فی کربلا الذین وافتهم المنیة به:

1. السید حسین بن السید مرتضی آل دراج نقیب کربلا و رائدها الاوّل فی حرب المناخور [37]، و کان یومئذ یشغل منصب سدانة الروضة الحسینیة. فکانت لوفاته رنة أسی و أسف فی نفوس کربلائیین، و الخلف من النقیب فی ولده «علی» الذی درج من دون عقب، و قد اوصی السید حسین اثناء مرضه الذی توفی به ان یتولاه العلامة السید کاظم الرشتی وصیاً علی ولده، هذا اذ کان لا یزال صغیراً....

2. العالم النبیل و المجتهد الجلیل مولانا محمد شریف بن المولی حسنعلی المازندرانی الشهیر بـ «شرف العلماء»، کان رحمه الله قوی النفس ذا هیبة و وقار و عزّو اقتدار، وحید عصره فی العلوم الدینیة اصولاً و فروعاً، مجتهد زمانه، کان یعقد حلقة درسه فی المدرسة

الشهيرة بمدرسة حسن خان...، توفى بالطاعون سنة 1246 و دفن فى داره الواقعة فى الزقاق الذى اشتهر فيما بعد بزقاق «گدا على» و قبره ظاهر معروف حتى اليوم....

3. صفوة العلماء الاصوليين و لسان المتكلمين مولانا الشيخ خلفين الحاج عسكر الحائرى، كانت له الرياسة الدينية و الشهرة الكبيرة فى العلم والفضل، له جملة تأليف، توفى بالطاعون سنة 1247 و دفن بين السدرة و السلطانية فى الصحن الحسينى.

4. المولى الشيخ اسماعيل اليزدى الحائرى، كان من اقطاب العلم و من اساطين الذين تخرج من مدرسة حسن خان و تصدر للتدريس فيها بعد وفاة استاذة شريف العلماء، و لكن لم تطل ايامه فاجاب داعى ربه فى كربلا بمرض الطاعون سنة 1247هـ، و دفن فى الحجرة الواقعة فى الصحن الصغير بمقبرة ركن الدولة، و كذلك دفن فى الحجرة الامير على شاه نجل السلطان فتحلى شاه القاجار(المتوفى سنة 1246 ق)، حيث قام صهره المرحوم السيد سعيدبن سلطان آل ثابت سادن الروضة العباسية و دفنه فى هذا المقبرة.

5. العالم الربانى و الزاهد الصمدانى مولانا الشيخ عبداللهين محمد حسن المامقانى، الذى قصد كربلا سنة 1238 و اقام فيها، الى ان توفى بمرض الطاعون سنة 1246 و دفن فى كربلاء. و ترك ولده الصغير الذى لم يبلغ من العمر اكثر من ثمانى سنين و عدة اشهر، و هو الشيخ الجليل محمد حسن المامقانى الذى اصبح فيما بعد احد الاعلام الذى يشار اليهم بالبنان، حيث عين له العلامة صاحب الفصول قيماً قرباه احسن تربية.

فمجمّل القول فقد ذهب ضحية هذا المرض الخبيث كثيرون لا يحصى عددهم. زال الطاعون فى اواخر شهر رمضان سنة 1247 بعد ان حصد من الكربلايين خلقاً كثيراً و قد قيل انه كان عدد ضحاياه يومياً اكثر من 250.[38]

آل محبوبه در «ماضى النجف و حاضرها» راجع به حادثه طاعون 1246 نجف چنين نوشته:

... و فى ذلك العهد حدثت عدة طواعين جارفة، اهلكت اكثر نفوس النجف، خربت ديارها و عفت اثارها و فرّ اكثر المجاورين الى العشائر التى هى حوالى البلدة، ... منها ما كان سنة 1186...، و منها الطاعون المعروف بـ (ابوجفجير) سنة 1187 و قد جاء فى تاريخ عام حدوته (الطاعون عظيم)، و فى اوائل القرن الثالث عشر حدثت عدة طواعين، منها الطاعون المشهور بـ (دعدوش)، حدث فى النجف فى شهر رمضان سنة 1246، بلغت الوفيات فيه كل يوم ما يقرب من ثلاثمائة نسمة، و منها ما حدث سنة 1247 جاء فى تاريخ عام حدوته (مرغز)، و حدثت فى اثنائه ربح سوداء مظلمة ابطأت زماناً ثم انقطعت بريح سوداء.[39]

### جشن نامه استاد اشكورى

[1]. پژوهشگر، ايران، مشهد.

[2]. فهرست نسخهاى خطى كتابخانه ملى ملك، ج 8 ص 104.

[3]. برگرفته از بيتى از تركيب بند مشهور محتشم كاشانى:

شد وحشتى كه روز قيامت بگرد رفت چون چشم اهل بيت بر آن كشتگان فتاد

[4]. بس درازست اين حكايه تو ملول\*\*\*زده را گويم رها كردم فضول

مثنوى معنوى، دفتر چهارم، بخش 121: مستجاب شدن دعاى پادشاه در خلاص پسرش

[5]. «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً». (فجر/27-28)

[6]. " بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ". (الانبيا/44)

[7]. در ترجمه الميزان، ج 11، آورده است كه: ... در الدر المنثور سيوطى آورده كه ابن مردويه از ابى هريره روايت كرده كه گفت: رسول خدا (ص) در تفسير جمله "ننقصها من اطرافها" فرمود: مقصود از ناقص كردن اطراف زمين، از بين بردن علماء است. و در مجمع از امام صادق 7 روايت آورده كه در ذيل همين جمله فرمود: مقصود مرگ علماء و فقهاء و اخيار است. و در كافى به سند خود از محمدبن على از شخصى كه او اسم برده، از جابر از ابى جعفر 7 روايت كرده كه فرمود: عليبن الحسين 8 همواره مى فرمود: اين كلام خدا كه فرمود: او لم يروا انا ناتي الارض ننقصها من اطرافه...، نگاه فرمود: مقصود از (نقص اطراف) مرگ علماء است.

[8]. برگرفته از سرآغاز دفتر پنجم مثنوی معنوی.

[9]. آقا محمدجعفر پسر بزرگ مرحوم آقا محمدعلی کرمانشاهی است، برادرش آقا احمد در مرآت الاحوال می نویسد: زبده الاطیاب و نقاوة الانجاب، فاضل ربانی و عالم صمدانی، مقدس بی نظیر و زاهد روشن ضمیر، عمدة المحققین و قدوة المجتهدین، العالم المظفر آقا محمدجعفر دام ظلّه العالی، فرزند اکبر ارشد والد بزرگوار، به حدّ فهم و استقامت سلیقه و جامعیت فنون علمیه، خصوص اصول و فقه موصوف، و به زهد و تقوی بین الاعلام و الافاضل معروف، طبع شریفش نقاد رایج و کاسد و محک ناقص و کامل، و دست دریا نوالش رشک ابر بهار، و به حال این فقیر و دیگر برادران نهایت رئوف و نیکوکار و در تواضع و فروتنی یگانه روزگار، پیوسته ملجأ فقرا و ضعفا است. ولادت باسعادتش در بلده طیبه کربلائی معلا شب چهارشنبه 26 جمادی الاول 1178 اتفاق، و با والد مرحوم به ایران آمده، مدتی در دارالمؤمنین قم در خدمت بندگان فاضل کامل، مرجع الاکابر و الافاضل و مجتهد الزمان مطاعی جناب میرزا ابوالقاسم جابلقی(قمی) مدظله العالی، مصنف کتاب قوانین الاصول تلمذ نموده و از برکت تربیت و انفاص آن وحید دهر از فضلاء عالی شأن شد. بعد از آن مدتی به خدمت والد بزرگوار به استفاده مشغول گردید و برخی ایام را در مجلس شریف بندگان مستغنی الالباق فریدالدهر وحید العصر جناب آقای میرسیدعلی طباطبائی(صاحب ریاض) مدظله از مستمعان افادات شرعیه بود. از افضال جناب باری و امداد انفاص شریفه آبائی و اجدادی و علماوتاد به درجه کمال رسید.

و باز در مرآت الاحوال ذیل شرح حال آقا محمدعلی می نویسد: ... و بعد از سه روز تعزیه داری(در وفات آقا محمدعلی که در سنه 1216 واقع شده) بندگان فتحعلی خان(حاکم وقت کرمانشاه) با اعظام و ارکان و اهالی آن سامان در روز جمعه به خدمت بندگان عالیجاه معلى القاب فضائل مآب، مجتهد الزمان و فقیه الدوران برادر نامدار و الاتبار، آقا محمدجعفر دام ظلّه که در هر باب وارث مراتب عالیّه آن جناب بوده، آمده استدعای نماز جمعه و جماعت نمودند. بعد از ابرام و الحاح بسیار قبول فرمودند، ... و امور مفوضه به آن مرحوم (آقا محمدعلی کرمانشاهی) از قبیل متوجه شدن موقوفات سرحد فیض آثار حضرت امیر المؤمنین 7 که در آن بلده می باشد، و اجرای اوامر و نواهی به ایشان تفویض نمودند.

و باز در بخشی دیگر از مرآت الاحوال مؤلف ضمن شرح احوال خود از آقا محمدجعفر نیز نام برده و می گوید: حضرت پادشاه جمجاه فتحعلیشاه را با وی رسم مراسلات و نهایت الطاف و مهربانی و اشفاق است. امامت جمعه و جماعت و اجرای حدود شرعیه به خدمتش مرجوع و به انجام می رساند. بسیار گوشه گیر و عزلت طلبند و در مجلس تا به حد ضرورت نرسد لب به سخن نمی گشاید.

جناب آقای علی دوانی در کتاب وحید بهبهانی ضمن نقل مطالب فوق از مرآت الاحوال می نویسد: صورت اجازه مرحوم شیخ جعفر کبیر را که به آن فقیه عالی مقام (آقا محمدجعفر) داده، در یادداشت های خطی مرحوم آقا جمال الدین مقامی که از صفحه آخر کتاب قضا و شهادات شرح مفاتیح او (یعنی آقا محمدجعفر) نقل کرده است، دیده ام که حاکی از مقام ارجمند و شخصیت بلندپایه آقا محمدجعفر نزد اساتیدش می باشد.

ایشان در ادامه بذکر تألیفات آقا محمدجعفر و فرزندان و خاندان او پرداخته است(رج به وحید بهبهانی صفحه 334 تا 338). لازم به ذکر است که برخی از تألیفات آقا محمدجعفر بخط خود او در کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران ضمن مجموعه کتب امانی خاندان آل آقا موجود است.

[10]. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش 90: در شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی در قفس و نوحه خواجه بر وی.

[11]. راجع به حاجی ملامحسن شیرازی و برادرش ملاحسن بسمل شیرازی در حدیقة الشعراء دیوان بیگی 1/235 به بعد مفصلاً مطالبی آمده است که خلاصه ای از آن چنین است:

بسمل شیرازی، اولاً نسبش از جانب پدر به جناب شیخ علین عبدالعالی کرکی و از جانب مادر به جناب آخوند فیض رحمة الله علیهما متصل است و حاجی ملا سمیعای پدرش در شیراز امامت جمعه داشته. وقتی رحلت کرده دو پسر صغیر از او باقیمانده، مکتبی هم داشته اند. در انقلاب زندیه مکتب آن ها از دستشان رفت و قلیلی از مالیه آن ها مانده، مادرش دو پسر خود را برداشته به عتبات عالیات عرش درجات برده به تحصیل علوم بداشت. حاجی ملامحسن که برادر اکبر بود به کمال علم و زهد و تقوی و پرهیز آراسته شد. بسمل که حاجی ملاحسن نام داشت، هم در علوم کمال تسلط بهم رسانید و در ادبیت ربطش بیشتر شد. بعد از تحصیل و تکمیل در سال 1221 هر دو برادر به کرمانشاهان آمده، مرحوم دولتشاه کمال احترام از آنها به عمل آورد و حاجی ملامحسن با اینکه به مرافعات و محاکمات و تدریس اشتغال داشت و در تمام مشکلات مسائل مردم رجوع به ایشان می کردند، مدار معاش خود را به خیاطی می گذرانید و ابداً به غذای حکام و مباحران لب نمی آورد. بلکه از نشستن بر فرش و مجلس آنها احتراز داشت. بعد از آنکه در سال 1247 به مرض طاعون درگذشت، آقا محمدمهدی فرزندش به جای او نشست، او نیز مرد بزرگی بوده. حالا آقا عبدالله پسر آقا محمدتقی پسر آقا محمدمهدی ریاست شرعیه دارد و مرد زاهد با علم و فضلی است.

و اما حاجی ملاحسن بسمل که وکیل الشرع لقب داشته با کمال فضل و زهد و تقوی و علم و ادب و خط، شعر هم می گفته، لیکن سبک شاعریش خالی از غرایب نیست ... دیوانی به وضع غریب ترتیب داده قریب پنج هزار بیت که ابتدا مطلبی عنوان می کند به مثنوی و در بین مثنوی که در آن هم اصطلاحات اکراد و الوار آن حدود را می آورد، بر سر مطلبی که رسید، غزل یا تغزلی به مناسبت همان مطلب یا به تتبع طرز خواجه تا تقلید شیخ اطعمه علیهما الرحمة می کند، باز می رود بر سر آن مطلب تا تمام شود. بر سر هر حکایتی هم قدری نثر دارد. ... رحلت مشارالیه هم در همان سال 1247 به قلیل زمان بعد از برادرش بود، رحمه الله.

(پس از آن قدری از اشعار بسمل را ذکر کرده است، درخصوص بسمل همچنین رجوع شود به سفینه المحمود 1/211 و 2/511 و تذکره مرآة الفصاحة صفحه 89 از مفید شیرازی، دیوانی دارد از اشعار هزل که در آن اشعاری در وصف اطعمه آمده است و از نمونههایی که در مقدمه کلیات بسحق اطعمه، ص 122 و 123، ذکر شده است استادی، حسن ذوق و لطف طبع او پیداست)

آقا احمدبن محمدعلی بهبهانی در مرآت الاحوال جهان نما ضمن ذکر بعضی بزرگان کرمانشاه می نویسد: ... و دیگر عالی جناب معلی القاب فضائل مآب عالم فاضل کامل آخوند ملاحسن، خلف مرحوم ملاسمیع مکتب دار است. وی علوم شرعی را از خدمت والد ماجد فقیر و مرحوم مغفور مقدس بی عدیل، فقیه الدوران آقا سیدحسین قزوینی و جناب مستغنی الاقباب مجتهد الزمان آقا سید علی طباطبائی استفاده کرده است و نهایت مستقیم الطبع و مقدس و زاهد است. (مرآت الاحوال چاپ اول 1/186)

[12]. آقا احمدبن محمدعلی بهبهانی در مرآت الاحوال ضمن برشمردن بزرگان کرمانشاه ویرا ذکر کرده و می گوید: ... و دیگر عالیجناب فضائل مآب فواضل اکتساب علّامی فّهّامی آخوند ملا ابوتراب همدانی است که ارشد تلامذه والد ماجد طاب ثراه و بسیار صاحب وفا و خجسته اخلاق و بی ساخته است.

[13]. آقا محمداسمعیل بهبهانی کرمانشاهی فرزند سوم آقا محمدعلی کرمانشاهی است، برادرش آقا احمد در مرآة الاحوال جهان نما می نویسد: عالم فاضل کامل نبیل، مقدس زاهد جلیل بی عدیل، آقا اسمعیل اطال الله بقاه، به سن از این فقیر کوچکتر است... ولادت با سعادتش در رشت اتفاق افتاده، مراتب علمیه را نزد والد و چندی در خدمت آقا سیدعلی صاحب ریاض طی نموده و بسیار نکته گیر و نکته دان و دقیقه یاب است. خوش تقریر و نیکو تحریر و در علوم، خاصه اصول و فقه نهایت روشن ضمیر ... در اول امر صبیبه جناب سید معظم له (سیدعلی طباطبائی) را که عمه زاده است نکاح نمود و از او صاحب چند اولاد شد و همه فوت شدند. و بعد از چند مدت به جهت سوء مزاجی که فیما بین ایشان شد تفریق افتاد و الحال صبیبه عالیجناب میرزا زین العابدین طبیب اصفهانی در نکاح اوست. و از طایفه کلهر نیز نکاحی کرده و شنیدم که در این اوقات دختر عالیجناب ملاشریف خلف حاجی سید عرب را که از بدو سن طفولیت الی الان از رفقای ما برادران است در نکاح آورده، و در این اوقات به اتفاق خیر الحاج حاج شهباز خان کلهر به زیارت مکه مشرف شده ... وقتی من در ایران بودم مشغول تألیف دو کتاب در فقه و اصول بود... (کتاب وحید بهبهانی از علی دوانی صفحه 347 و نیز رج به کرام البررة 1/143)

[14]. راجع به آقا محمد صالح کرمانشاهی، اعتماد السلطنة در المآثر و الآثار (1/238) می نویسد: « از اجله علما و مشاهیر و رؤسا بود. بزرگی خاندان ایشان مشهور تمام ایران است، اعلی الله مقامه.

و نیز در موضعی دیگر به نقل از کتاب موآئد سید محمدحسین شهرستانی نوشته است: آقا محمدصالح سابق الذکر خلف آقا محمداسمعیلبن آقا محمدعلی مذکور، فوتش در محرم 1281 هجری است. قبرش در حجره متصل به باب السدر. (المآثر و الآثار 1/244)

جناب آقای علی دوانی در کتاب وحید بهبهانی صفحه 347 مختصری راجع به وی و بازماندگان او نگاشته اند.

[15]. شرح احوال آقا محمد علی را در منابع فراوانی می توان یافت که جناب آقای علی دوانی با تفصیل بیشتری در این باب مطالبی به رشته تحریر درآورده اند. (رج به کتاب وحید بهبهانی صفحه 275 به بعد)

[16]. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در کرام البررة راجع به وی می نویسد: آقا محمدصادقبن الآقا محمدجعفربن الآقا محمدعلی بهبهانی کرمانشاهی عالم جلیل. کان من فقهاء عصره و اجلاء وقته، صاهر المولی محمدصالحبن علی المازندرانی نائب الصدارة فی کرمانشاه علی ابنته، و کان والده الآقا محمد جعفر قد صاهره علی اخته، و کانت للمترجم له مکتبة نفیسة، فیها من جلائل الآثار و مهام الاسفار شیء کثیر، رأیت منها الاستبصار لشیخ الطائفة الطوسی، بخط جید و علیها اجازات جمع من العلماء بخطوطهم ... اشتراها المترجم له فی سلخ ربیع الثانی سنة 1225 و کتب تملکه علیها بخطه ... (کرام البررة 2/636)

جناب آقای دوانی در (وحید بهبهانی) تعدادی از فرزندان او را نام می برند. (وحید بهبهانی، صفحه 336)

[17]. مثنوی معنوی، مقدمه دفتر پنجم.

[18]. شرح حال مفصلی از او در حقیقة الشعراء دیوان بیگی 2/1099 به بعد آمده است که ملخصاً ذکر می شود: طائر شیرازی اسمش حسن خان است. عبدالرحیم خان پدرش برادر حاجی ابراهیم خان شیرازی است که شرح حالش در تواریخ قاجاریه و زندیه مسطور است و چندی وزارت آقا محمد شاه و پنج سال وزارت فتحعلی شاه کرده تا به تفصیل مرقومه در تواریخ مبسوطه، خود و قاطبه سلسله اش مبتلا به سیاست شدند و حسن خان از جمله اشخاصی است که از حلیه بصر محروم شده و در آن وقت که ثانیاً فتحعلیشاه با آن طائفه بر سر عنایت آمد هر یک از آنها را به یکی از شاهزادگان سپرد که رعایت و نگاهداری نمایند. منجمه حسن خان را نزد شاهزاده محمد علی میرزا به کرمانشاهان فرستاد و از شاهزاده مزبور کمال رعایت و مرحمت دید. بالجمله مشارالیه یکی از ادبای عصر محسوب می شده و از همه نوع علمی بهره داشته و در شطرنج خیلی ماهر بوده ... خلاصه دیوان غزلیش را در کرمانشاهان دیدم... رحلتش در سال 1247 بوده است.

شاهزاده محمود میرزا در سفینه المحمود (2/525) در ذکر احوال او بسطی داده و نوشته است: ... این جوان خوش ذات نیکو خصال خوش خوی شیرین زبان، وداع چشم نازنین کرد. بعد از این قضیه در دارالسلطنه اصفهان آسود. پس از چندی به هوای خاکبوسی آستان امیرالمؤمنین علیه السلام بار سفر بست. بعد از ورود به دارالدوله کرمانشاهان، نواب محمدعلی میرزا به اصرار بسیار به ملازمت و منادمت خود آن نیک روان را مفتخر فرموده، رفته رفته کار بندگی به رفاقت کشید ... به این نمط فزون از ده سال طائر بختش خوش همی خواند. بعد از ارتحال شاهزاده به عالمی دیگر (در 1237) تلافی مامضی را سپهر دون نمود. چنان که آن نشاط و بشاشت طبع جمله به کدورت و حزن بدل گشت. همدمش در دارالدوله کرمانشاهان، ایدون نکبت و خذلان است. ... خط شکسته را اینک خوش نویسی است و به یاران و احبباً اجرای مطالب و امضای مقاصد را به تحریر خود موقوف دارد. به کرات من خود گواهم که با استادان شطرنج که در این فن قادر بودند، شطرنج باخته و از جمله برده. در علم عروض و قافیه مسلّم است، در ضبط حکایات سلف فرید دوران. در قصیده و غزل هر دو سخن سرا، اما در ادای غزل یکی از فحول معاصرین بلکه درست خیالتر از جمله تواند بود ... دقتی به اندازه پنج هزار شعر دارد.

در تذکره اختر صفحه 135 هم شرح حالی از او با نمونه اشعارش آمده است.

[19]. در این باب موارد پراکندهای در مطاوی آثار مختلف ملاحظه شده که به پاره‌های از آنها در ملحق انتهای این رساله اشاره میکنیم.

[20]. "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَ لَهُمْ آعِينٌ لَا يَصِيرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اِذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، اُولَئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ". (أعراف 179)

[21]. فقراتی از دعای حضرت سجاد 7 به هنگام رخ دادن حوادث: یا من تحل به عقد المکاره، و یا من یفتأ به حد الشدائد، و یا من یلتمس منه المخرج الی روح الفرج. ذلّت لقدرتک الصعاب، و تسببت بلطفک الاسباب، و جری بقدرتک القضاء، و مضت علی ارادتک الاشیاء. فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة، و بارادتک دون نهیک منزجرة. أنت المدعو للمهمات، و أنت المفزع فی الملمات، لا یندفع منها إلا ما دفعته، و لا ینکشف منها إلا ما کشفته. و قد نزل بی یا رب ما قد تکأدنی ثقله، و الم بی ما قد بهظنی حمله. و بقدرتک اورده علیّ، و بسطانک وجهته الیّ. فلا مصدر لما اوردت، و لا صارف لما وجهت، و لا فاتح لما اغلقت، و لا مغلق لما فتحت، و لا میسر لما عسرت، و لا ناصر لمن خذلت. فصلّ علی محمد و آله، و افتح لی یا ربّ باب الفرج بطولک، و اکسر عتّی سلطان الهم یحولک، و انلنی حسن النظر فیما شکوت، و اذقنی حلاوة الصنع فیما سألت، و هب لی من لدنک رحمة و فرجا هنیئا، و اجعل لی من عندک مخرجا وحیا. و لا تشغلنی بالاهتمام عن تعاهد فروضک، و استعمال سنتک. فقد ضقت لما نزل بی یا رب ذرعا، و امتلأت یحمل ما حدث علیّ همّا، و أنت القادر علی کشف ما منیت به، و دفع ما وقعت فیهِ، فافعل بی ذلک و إن لم استوجبه منک، یا ذاالعرش العظیم.

[22]. فهرس التواریخ، صفحه 423.

[23]. هدایة الطالبین، چاپ سوم، صفحه 137.

[24]. پیشینه تاریخی و فرهنگی لاهیجان و بزرگان آن، از محمدعلی قربانی، صفحات 782 و 783.

[25]. ولایات دارالمرز گیلان، از کنت رابینو، صفحات 551 و 552.

[26]. فهرست نسخههای خطی کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، مرحوم استاد محمود فاضل، جلد 3 صفحه 964.

[27]. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، از میرزا شکرالله سنندجی، صفحات 204 و 205

[28]. تاریخ اردلان تألیف ماه شرف خانم ستوده، چاپ سنندجی، صفحه 177.

[29]. بستان السیاحة، از حاج زین العابدین شیروانی، صفحه 357.

[30]. این یادداشت از کسی است که رقم مهرش «عبده حبیب الله» می باشد و آنرا در حاشیه صفحه اول نسخه ای خطی از کتاب (حدائق) بحرانی کتابت کرده. سواد یادداشت فوق را مرحوم آقای شیخ عبدالله نورانی در اختیار خانم هما ناطق گذارده اند.

[31]. مجموعه مقالات (مصیبت وبا و بلای حکومت)، از هما ناطق، مؤسسه چاپ و نشر گستره، زمستان 1358 شمسی، صفحه 14.

[32]. فهرست کتب مشائخ عظام جلد2، رساله ردیف 190. ضمناً پدر شیخ اسماعیل یعنی علامه مولی اسدا... دزفولی کاظمی در سنة 1229 به دریافت اجازه روایت از شیخ احمد احسائی نائل گردیده که این اجازه به تحقیق دکتر حسینعلی محفوظ در کربلا به چاپ رسیده است.

[33]. فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه مرحوم آیت الله نجفی مرعشی، جلد دوم صفحه 344.

[34]. "فهرست نسخ خطی چند کتابخانه شخصی" از حسین مدرسی طباطبائی و رضا استادی، صفحات 250 تا 257. این مطالب مجدداً در مجموعه (میراث اسلامی ایران) شماره سوم، نیز چاپ شده است.

[35]. ترتیب زمانی تحریر یادداشتها به ترتیب صفحات نیست و یادداشت برگهای 66 و 67 و 70 چنان که پیداست پیش از صفحات نخست نوشته شده، و در اینجا به ترتیب تاریخ تحریر نقل می گردد.

[36]. یادداشت های کناره ی برگ های مشارع الاحکام با تاریخ 11 ذی حجه 1246 در کربلا پایان گرفته است. دیدیم که نگارنده ی آن در حاشیه ی برگ 17 نسخه از خود با عنوان «شیخ کجائی الجیلانی» یاد می کند. در ذریعه 19:1 و مکارم الآثار 150:1 از شیخ حسین محمد علی کجائی کهدمی، زاده 1203 و مؤلف ارشاد المتعلمین در سال 1245 در کربلا یاد می شود که می تواند نگارنده این یادداشت ها همو باشد. نام فرزند نگارنده ی یادداشت ها «علی» بوده که این نکته را هم می توان عنوان قرینه ای بسیار ضعیف با احتمال بالا همراه ساخت. سبک مطالبی که در ذریعه از «ارشاد» مزبور نقل می شود نیز با سبک نگارش این یادداشت ها بی شباهت نیست. حسن کجائی در «ارشاد المتعلمین» مزبور، خود را از نوادگان «پیر احمد کجائی استاد شیخ بهائی در علم معقول» خوانده است. در ذریعه 139:5 و فهرست منزوی 86:1 نام احمد کجائی مؤلف جمع القواعد در علم تجوید هست. در همان «ارشاد» گفته شده است که «کجا» دیهی است از ناحیه ی «کهدم» از بلاد گیلان که آن را به خاطر قرآنی به وزن 9 من که در این دیه بوده است «ته من» نیز می خوانده اند.

[37]. مناخور ای "میرآخور" و هی وقعة هجوم القوادة الحکومة العثمانية بقيادة داود پاشا، والی العراق آنذاک، الی کربلاء المقدسة، حوالی سنة 1242.

[38]. مدينة الحسين للاستاد محمدحسین کلیددار، ( الحلقة الرابعة، ص17-23)

[39]. ماضی النجف و حاضرها، از جعفرین باقر آل محبوبه، جلد 1، صفحه 408.

برچسب ها طاعون کرمانشاهان کرمانشاه هادی مکارم

## اخبار مرتبط

بزرگترین جنگ تاریخ ایران باستان در «فروزش»

تاریخ مطبوعات استان کرمانشاه

کرمانشاه و هویت ایرانی در تاریخ معاصر

بررسی نهاد وقف و مصارف آن در کرمانشاه/ ستار کرمی

مردمشناسی و منابع تاریخی کرمانشاه [اسناد سالهای 1321 تا 1323ق]/ منصوره اتحادیه

